

اَكْبَارُ الْمَجَانِبِ

ماه تیر ۱۳۰۵

(دزد سخن)

اگر تمام اصناف دزدان عالم را از راه زن و گرفته بند . جیب بر و کیسه ربا . خانه برچین و کلاه بردار . اداره پرداز و مملکت فروش در ترازوی انصاف با دزد سخن بسنجیم کفه دزد سخن پایزمین و دیگر کفه سر باسماں خواهد سود . زیرا بزرگترین دزد کسی است که نفیس ترین متاع را بدزد دو در نظر مقوم عقل هیچ متاع و مال و منال و ضیاع و عقار بلکه گنجهای زر و سیم و خزینه های لعل و گوهر در بها و قیمت با گوهر آبدار سخن همسنگ نیست - بدو دلیل .
اول آنکه هیچ متاع و ملک و خزینه و گنج و افسر و اورنگ در عالم مملوک ابدی کسی نشده و ثبات و بقائی در مملوکیت نداشته و نخواهد داشت چنانچه رهی گفته :

کمر بند محمود با تاج زر

کمر بر کمر میرود سر بر سر

ولی گوهر گرانبهای سخن بملکیت مالک حقیقی و صاحب اصلی خود تا ابد باقی و پایدار میماند و مسلم . هر عاقلی بالبداهه حکم میکند که متاع ثابت و باقی بر هر متاع ناپایدار و فانی بمراتب ترجیح دارد نظامی فرماید :

هر که بزر نکته چون روز داد سنگ ستد لعل شب افروز داد

فردوسی فرماید

پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
 بنا های آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب
 هم نظامی فرماید

بصد گرمی بسوزانم دماغی بدست آرم بشوها شب چراغی
 فرستم تا ترازو دارشاهان جوی چندم فرستد عذر خواهان

نیز آنگاه که قزل شاه ده حمد اینان را بازر و سیم و لباس های
 فاخر و کنیز و غلام بسیار در نهای کتاب خسرو و شیرین یا (هوس نامه)
 بدو می بخشد برای آنکه همه کس بدانند که اینهمه در برابر سخن هیچ
 است میفرماید :

محمد من مگر حمد اینان چیست که يك حمد اینچنین به کاتچنان بیست
 اگر بیخی در آن ده گاو و کشتی مرا در هر سخن یابی بهشتی
 گر او دارد ز دانه خوشه پر من آرم خنوشه خنوشه دانه در
 گر او را آب از فیض فراست مرا در فیض نطق آب حیاتست
 گر او را بیشه ناستوار است مرا صد بیشه از عود قمار است
 هر چند شصت هزار بیت شاهنامه حکیم فردوسی را سلطان

محمود شصت هزاره مثقال طلا نخرید زیرا از قیمت سخن فردوسی واقف نبود
 ولی آن شصت هزاره مثقال طلا با تمام مال و منال و افسر و اورنگ
 و گنجهای زر و گوهر که از فتح سومنات آورد همه در برابر يك
 بیت شاهنامه هیچ است زیرا امروز می بینیم از آن همه گنج و گوهر
 نشانی پدید نیست و بملکیت محمود و دیگران هم باقی نمانده اما شاهنامه
 تا قیامت بملکیت فردوسی ثابت و پایدار و هر بیت آن بهتر از هزار
 رشته لعل و گوهر شاهوار آویزه گوش هوش و زینت کردن روزگار
 است . امروز اگر محمود زنده بود بهین فاحش خود اعتراف کرده
 و کسانیکه او را از این معامله بعداوت باز داشتند بجرم چنین خیانت
 بزرگ بدار عبرت می آویخت .

دلیل دوم بر اینکه متاع سخن گرانبها ترین متاع هاست این است که همه چیز عالم در برابر حیات و زندگانی هیچ است و بزرگترین پادشاهان عالم روزیکه مرگ را در مقابل و حیات خود را در خطر دید حاضر است سلطنت و تخت و تاج و هستی خود را داده و حیات بستاند ولی اینهمه را بشرخ حیات از او نمیخرند. اما سخن است که حیات و زندگانی جاوید را نگاهبان بلکه سرچشمه آب حیات است و سخنوران عالم که از این سر چشمه خضر وار شربتی نوشیده اند زندگان ابدی خواهند بود.

نظامی فرماید

تا نگوئی سخنوران مردند سر باب سخن فرو بردند
پس صدسال هر که را خواهی سر بر آرد ز آب چون ماهی
و نیز گوید

آب حیوان نه آب حیوانست جان با عقل و عقل با جانست
جان با عقل زنده ابدی است عقل با جان عطیه احدیست
مراد از جان با عقل و عقل با جان همانا سخن است که مرتبه ظهور و بروز عقل و دانش است
نیز گوید :

رافت عشق سخن جان ماست ما سخنیم این طلق ایوان ماست
ما که نظر بر سخن افکنده ایم مرده اوئیم و بدو زنده ایم
نیز گوید :

نظامی را چو این منظومه خوانی حضورش در سخن یابی عیانی
پس از صدسال اگر گوئی کجا او زهر بیتی ندا خیزد که ها او
نه تنها صاحب سخن بجان سخن زنده ابدی است بلکه هر کس باستانه سخن پناه برد نیز زنده جاوید ماند چنانچه سلطان محمود با آنکه بشرایط خریداری کاخ سخن رفتار نکرد و کم و بیش در همین کاخ بزرگ سخن (شاهنامه) زنده جاوید ماند.

پس بدین برهان محسوس گردید که نفیس‌ترین متاع در عالم گوهر گرانمایه سخن و بزرگترین دزد گیتی سخن دزد است و نه تنها گناه‌دزدان دیگر بلکه هیچ گناهی بعظمت و بزرگی گناه سخن دزد نخواهد بود. دلیل دیگر براینکه دزد سخن بزرگترین دزدهاست این است که دزدی سخن بمنزله سرقت عصمت و تطاول و دست‌اندازی بناموس دیگران است و در تمام شرایع و ادیان عالم دست‌اندازی بناموس و عصمت خلاق بزرگترین گناه و جزای آن سخت‌ترین عقوبت معین گردیده است. بهمین سبب که سخن ناموس صاحب سخن است اساتید بزرگ سخن مضامین و معانی توانگیز خویش را عرایس ابکار و ناز پروران حجله‌گاه افکار نام برده و از چامه و چکامه و هم دیوان و نامه بفرزندان خود تعبیر کرده اند.

چنانچه نظامی فرماید

نسبت فرزندی ابیات چست بر پدر طبع برآید درست
در مقام دیگر از زبان فرزند جسمانی خویش محمد نظامی
خطاب بخویش فرماید

گفت ای سخن تو همسر من موم انانی یعنی لقبش برادر من
خاقانی فرماید

بیک دو زایند آستان و مادر طبع

ز من بزاد بیگبار صد هزار پسر

یکان یکان حبشی چهره ویمانی اصل

همه بلال معانی همه او پس هنر

یگانه دو سرای و سه وقت و چار ارکان

امیر پنج حس و شش جهات و هفت اختر

مرا چه نقصان گر جفت من بزاد اکنون

بچشم زخم هزاران پسر یکی دختر

چه دخترانک از ایشان برادران دارد

عروس دهرش خوانند و بانوی کشور

اگر بمیرد باشد بهشت را خاتون

وگر بماند باشد مسیح را خواهر

برای دزد از هر نوع و هر قبیل در تمام ملل و ادیان قوانین جزائیه سخت بدرجات وضع شده است ولی برای دزد سخن با آنهمه بزرگی و شوکت جزائی وضع نشده است .

علت شاید این است که از شدت عظمت و بزرگی هیچ جزا و سزائی درخور آن نیست یا آنکه این جنایت چون اخلاقی است است و روحی: مکافات جسمانی از قبیل حبس و تبعید و قتل و قطع اعضاء برای آن کافی نیست و باید مجازات آن نیز اخلاقی و روحی باشد . بعقیده ما چنانچه برای هر گونه دزدی عس و محتسبی و مجازاتی هست برای دزد سخن هم طبیعت عس ها ایجاد و مجازات ها معین کرده است .

عس: علما و فضلا و ادبا و شعرای بزرگ هر دوره هستند که اینگونه دزدان را شناخته و دزدی آنانرا کشف کرده و بنام مجازات اخلاقی صاحب اصلی و مالک اصلی دهر را بجای معرفت میکنند این مجازات سخت ترین مجازات و بدترین مکافات است . زیرا ملك ابدی صاحب ملك بدو بر میگردد و دزد سخن تا ابد نیز بدزدی و و شیادی معرفی میشود .

دزد سخن هنگام دزدی و آنوقت که از يك كتاب كه نه نایب با يك جنك بعقیده خودش منحصر در فرد یا از كتب معروفه مشغول سرقت است خیال میکند که همیشه این جنایت پنهان خواهد ماند مخصوصاً در صورتیکه اگر عجم است از عرب و اگر عرب است از عجم و اگر اروپائی است از مشرقی و بالعکس مشغول سرقت باشد . در صورتیکه اگر مراجعه بتاریخ ادب کنید منی بینید که هیچ غارتگر و دزدی از کشف عس جان بدر نبرده و تمام دزدان سخن بدزدی مشهور و معروف گشته اند .

شاعر دزد ما کیان باشد که بزیرش نهند بیضه غاز
 بچه غاز سوی آب رود او به . . . دریده ماند باز
 دزد اگر بسیار شد کثرت عس هم بحکم طبیعت لازم است
 و چنانچه در یکی از شماره های سال اول مجله ارمغان نگاشته ایم چون
 قرن حاضر ایران قرن انتقال ادبی است و دزدان سخن بسیارند پس
 بحکم طبیعت باید عس هم بسیار باشد تا از این دزدی ممانعت
 بعمل آید .

علت شیوع دزدی در این قرن مسلم ترك وظیفه و سکوت
 و بیکار نشستن عس است و بس و چون هر گاه عس بترك وظیفه
 طبیعی خویش گفت دزد افشاری و جنایت کرده و دزد افشار در شریعت
 عقل با دزد برابر است از این سبب ما تمام ادبا و فضلا و شعرا و اهل
 تتبع را دعوت میکنیم که در میدان ادای وظیفه حاضر شده هر جا
 دیدند یا شنیدند که یکنفر دزد سخن يك بيت یا يك غزل یا يك قصیده
 یا يك دیوان از کسی دزدیده است بزبان و قلم قضیه را شرح داده
 و بوسیله مجله ارمغان و سایر مطبوعات دزد سخن را بسخن شناسان
 معرفی فرمایند شاید بدین وسیله این لکه ننگ (سرقت) از دامان قرن اخیر
 پاک گردد .

برای راهنمایی و طرز کشف مسروقات سخن مقاله مفصلی در
 شماره آتیه راجع بموضوع دزد سخن و کیفیت دزدی و علائم مسروقات
 و اسباب کشف سرقت خواهیم نگاشت و در این مقاله چون بطول انجامیده
 يك فقره دزدی را از باب مثل نام برده و بکلام پایان میدهیم .

در موقع ترجمه يك مقاله در همین مقوله از دوره های پیشینه
 مجله المجلات مصری که در همین شماره یا شماره بعد مندرج است . ناگاه
 در قسمت اشعار بر خوردم بدو قطعه شعر عربی که مضمون آنها از فارسی
 سرقت شده و صاحب مجله از این سرقت بیخبر بوده است .

والبتّه اگر خیر داشت با انهمه جدیت در دم دزدان سخن بجای

تعریف و تمجید آن شاعر را ذم و نکوهش میکرد ، اینک آن دو
قطعه با شعر صاحب اصلی سخن (قطعه اول نقل از مجله المجلات
السنة السادسة)

للشاعر الاديب الشيخ ابراهيم الدباغ

در وصف جای گفته است

و شالی كالعقیق الحر لونا	و فی نفحاته مثل العبیر
شربنا منه اربعة كبارا	فاشفقنا علی الكاس الصغیر
وقد كدنا نذل بما ارتشفنا	علی رب الخورنق والسدیر
فلا تشرب بلا طرب فانی	رایت الخیل تشرب بالصغیر

تمام حسن و زیبایی این قطعه در بیت اخیر است و بیت اخیر
مسروق و غارت از منوچهری دامغانی است که میگوید :

اسبی که صغیرش ترنی می نخورد آب
نه مرد کم از اسب و نه می کمتر از آبست

قطعه دوم باز هم از شیخ ابراهیم است و گویا این شیخ سرقت
مضامین فارسی را شعار داشته و اگر دیوان او بدمت ما افتاد سرقات
او را گشف کرده و توضیح خواهیم داد .

ارح القلب من الیم العذاب	و اصرف النفس عن كؤس الشراب
وصن المال فی الخزان ما استطع	ت عن البذل فی سبیل الخراب
انما المال عادة للفتی الحر	و علی الخوض فی الامور الصعاب

تمام سه بیت این قطعه مضنون يك بیت شیوای حکیم نظامی
است که میفرماید

خزینہ ز بهر زرا کند نست

زرا ز بهر دشمن پرا کند نست

گمان نکنید که تسمیه این عصر بصر انتحال ادبی در ایران
خطا است یا آنکه دفتر و چکامه و غزل دزدی اغراقت زیرا می بینیم
یکی از متشاعرین با آنکه از راه قضاوت نامشروع عدلیه از فقر و

فلاکت بدولت و ثروت سرشار رسیده دیوان سید عبداللّه خان اتابکی را بمناسبت اینکه در زمان صباوت خدمتگذار او بوده، بالتمام دزدیده و الان روح سید عبداللّه خان از این مستخدم متالم است.

میشنوم ^{که} شاعر دانشور آقای عبرت مصاحبی نائینی بزحمت زیاد قسمتی از آن دیوان را از دزد در ربهوده و در تذکره خود بنام صاحب حقیقی و مالک اصلی درذیل شرح حال سید عبداللّه خان ثبت نموده است. و البته بقیه را هم روزگار بدست عسس دیگر از دزد واپس خواهد گرفت.

دوسه سال قبل بخاطر دارم که یکی از غزلهای معروف دهقان سامانی اصفهانی را متشاعر دیگر بنام خود در یکی از مجلات ادبی مرکزی انتشار داد و بلافاصله یکی از عسس های کشور ادب و سخن قضیه را کشف و صاحب غزل یعنی دهقان را معرفی کرد و دیوان چاپی او را دلیل آورد.

اما سخن دزد در برابر عسس مقاومت ورزیده و ثانیاً در همان مجله غزل را بخود منسوب و دهقان را دزد معرفی کرد (چنانچه در زمان ناصر الدین شاه هم شنیدم یکی از مسخره ها غزل خواجه را بنام خود خوانده و گفته بود خواجه از من دزدیده است بدلیل آنکه من در زمان خواجه نبودم و اگر بودم نمیگذاشتم بدزد « صاحب مجله با آنکه اهل اطلاع بود ملکیت دزد را تصدیق کرد و من در مجلسی سبب این تصدیق را از او پرسیدم چنین پاسخ داد: من میدانم و تصدیق دارم غزل از دهقانست اما دهقان امروز زنده نیست تا مرا زحمت دهد ولی دزد غزل دهقان همه روزه مزاحم من است تاچار برای دفع شر دزد تصدیق برخلاف واقع کرده و طبع و نشر ساختم. باری با اینحال عصر انتقال ثابت و برقرار خواهد ماند و برای سپری ساختن این عصر چاره همانست که عسس های کشور ادب بوظیفه خود قیام کرده دزدان ادب را بوسیله مطبوعات بجامه معرفی کنند.